

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

میرویس ودان محمودی
۱۴ نومبر ۲۰۱۳

فرمانبرداران ارتجاع و سرمایه در صدد بدنامی رهبران جنبش مقاومت ملی افغانستان ۳۵



راسیزم، هزاره ایسم و چنگیزیسیم، قاسم مشترک بین «محقق»، «کشتمند»، «صادق» و «حسین»

چرا داکتر غفور ثنا- سنا «غف» سکوت کرده است؟-۳

داکتر «غفور ثنا» مشهور به «پولاد» مسؤول بیت الخلی «پیام آزادی» یک فرد هرزه و دروغگو می باشد؛ وی خلاف قاعده، غیر معمولی، بدون اسلوب بی محابا دروغ می گوید و از این معلوم می گردد که خون دروغ در رگها و شریانیش در جریان می باشد. وی این کار را نه تنها برای رسیدن به مقاصد شخصی انجام می دهد بل برای مقاصد شوم سیاسی به نفع باداران خارجی اش نیز انجام می دهد. این حیوان کوچک الجئه سرکش، خرک چموش، خیره سر و جانورک بدسگال، شریر، تباهاکار و فاسد از نظر روان شناسی مبتلاء به اختلالی با نام «جامعه ستیزی» است و در عین حال تمایلات ضد انقلابی و ضد بشری نیز در وی به وفور به چشم می خورد. این بی عفت و بی خاصیت با حمله نمودن بر شخصیت جاودانی زنده یاد «داکتر فیض احمد» یک تن از انقلابیون شعله ئی و یک تن از رهبران جنبش مقاومت ملی ضد روسی، می خواهد برایش نامی بسازد و گویا آبرو بخرد و اما غافل از این که در مقایسه با ببر «داکتر

فیض»، کور موشی بیش نبوده و نیست، زیرا «داکتر فیض احمد» هستی اش را به خاطر میهن و مردمش از دست داد و در جنگ مقاومت میهنی تا آخرین گلوله اش را بر سینه های روس ها و اجیران خلقی/پرچمی اش نشانه گرفت. اگر ایشان روزگاری از تئوری سه جهان انتقاد نکرد دلایلش مطالعه عمیق این تئوری بود، زیرا تا زمانی که پدیده ای مورد مطالعه و غور قرار نگیرد این بدان مفهوم می باشد که از آن پدیده شناخت عمیق و مطالعه عمیق موجود نیست. بناءً فیض قهرمان بعد از مطالعات دقیق و عمیق و تجسس خلاقانه، بالاخره تصمیم می گیرد که پرده از ماهیت ارتجاعی پدیده سه جهان بردارد و با با رد تئوری سه جهان نظرات انقلابی اش را برای جریان شعله ئی و جنبش انقلابی به صراحت و وضاحت بیان داشت. اما عمر با ایشان وفا و بقاء نکرد و به دستان کثیفترین نیرو های سیاه ارتجاعی جان باخت و به ابدیت پیوست و اما راه سرخی را که ترسیم کرده بود ادامه دارد. اما به عکس فیض زنده و جاوید، «داکتر غفورثنا» در جریان «شعله جاوید» از هیچ گونه شناختی برخوردار نیست و اما در «جنبش انقلابی» که از طرف روس ها شوت شده بود از شناخت چند نفری معدود به شمول یازنه «نجیب جلا» برخوردار می باشد. اما در حقیقت امر هیچ کسی از کوچکترین عملکرد انقلابی و میهنی اش آگاهی نداشته و تنها «خودش» با خبر است و چیز هائی را که در مورد گذشته های «انقلابی» اش می تراود؛ هیچ کسی با خبر نیست و یا به زبان ساده بگویم که «غفور ثنا» را هیچ کسی در جریان شعله ئی و جنبش انقلابی ندیده و نمی شناسد و این «غفور ثنا» است که با زالو صفتی سفیهانه و ترور نمودن شخصیت های سیاسی رهبران انقلابی شعله ئی و رهبران جنبش انقلابی می خواهد خودش را تحمیل دارد و برایش هویتی بخرد و شهرتی دست و پا دارد!!

نا گفته نماند که زنده و جاوید «داکتر فیض احمد» در جریان مبارزه جان می بازد و اما «غفور ثنا» چند دوره پادشاه گردشی را می بیند و در افغانستان هیچ گونه پراتیک انقلابی هم ندارد؛ (ست و لغوت) از افغانستان که خون بیشتر از ۵۰,۰۰۰ شعله ئی و اعضای جنبش انقلابی کوی و برزنش را سرخ نموده بود با خیال راحت با چوچ و پوچش راهی پاکستان می شود. در پاکستان هم بیشتر از ۱۰,۰۰۰ شعله ئی و منسوبین جنبش انقلابی به دستان سیاه گلبدین و استخبارات پاکستان کشته می شود و اما «غفور ثنا» را هیچ بلائی نمی زند و بعد از اقامت علنی چندین ساله در آنجا و خدمت در انجو های سه گانه، عازم «هالند» می شود و حالا از فراز «غندی خیر» در «هالند» اعلان جنگ با امپریالیسم را داده و بهار مائویسم را نوید می دهد!؟

بلی! دوستان و رفقای که از «غفور ثنا» شناخت عمیق دارند، همانا شاهد پیوند سیاسی وی با «حزب دمکراتیک خلق» و رابطه شخصی و عشقی اش با خلقی مشهور «داکتر کریم زرغون» و جلا و سلاح پرچمی «حشمت کیانی» می باشد. خوشبختانه رفقاء و دوستان از پیوند های کهنه و نو استخباراتی اش از (خاد) گرفته تا «سیا» و «آی اس آی» و خدمتگذاری اش به انجو های امپریالیستی در پاکستان با خبراند و اطلاع کافی در دست دارند و می دانند که این ننگ دامان سپید خلق هرات بیشتر از چهل و پنج سال عمر ننگینش را در جاسوسی و دیگر کار های غیر قانونی و ضد انقلابی و ضد اخلاقی به عبث گذرانیده است!.

حقیقتی که تا به حال ما شاهد چنین دیده درائی و دروغگوئی در این سن و سال نبوده ایم و ممکن است همین «غف» با آنهمه عملکرد های ضد انقلابی و گذشته های ننگین شخصی و کسب و کار فامیلی اش من حیث قاچاقیران آدم و تریاک در این سن نزدیک به یک قرن، به مرض الزایمر و یا مرض جدیدی به اسم دیده درائی و دروغگوئی مبتلاء گردیده باشد و طفلک و حیوانک واقعاً نمی داند که چه می کند و اختیار از دستش رفته است!! یا وی عمداً با این نوع حرکات مسخره می خواهد خودش را از نیش سخن و سنان بران زبان انقلابیون در امان داشته و گذشته های ننگین سیاسی و شرمین اخلاقی اش را پنهان نماید. افشاء کردن چهره و رسوا ساختن عملکرد های ننگین گذشته اش اعم از سیاسی و شخصی می تواند جلوی دسیسه سازی های این خفاش پیر خون آشام را بگیرد و آنانی که این خفاش را از نزدیک می

شناسند و از جنایات و خیانت هایش اطلاع کافی به دست دارند باید پا جلو بگذارند و مسؤولیت میهنی و دین انقلابی شان را در افشای «غفور ثنا» و هم کلاشان جنایتکارش ادا سازند. تنگش که توسط «زرغون» سست شده بود، حالا با مبارزات ما سست تر شده است و تعفنش همه جا را پر ساخته است. وی در حالت تقلا های واپسین است و در بیابان سرد تنهائی تنها مانده است، عنقریب میخ آخرین تابوتش کوبیده خواهد شد.

دروغگوئی ها و رذالت های این بیمار روانپزش را در هنگ نامه زیر بخوانید:

"من در مورد پناهندگی ام هیچ دروغی نه گفته ام؟ نگفته ام؟! حتی زمانی که مصاحبه کننده گفت که مانوئیس یعنی تروریسم. من در پاسخ گفتم که این عقیده و نظرامپریالیستها و مرتجعین است. او به جواب من گفت که چرا به این کشورامپریالیستی پناهنده شده ای؟! من در پاسخ به وی گفتم که در این کشور اکثریت قاطع آن ها کارگران و دیگر زحمتکشان هستند. !!!!!!"

نخست بپایانید که از این فکاهی «غفور ثنا» یک کمی بخندیم زیرا وی فکر می کند که جانب مقابلش مثل خودش «اپند» و گوسفندی می باشد، در ثانی غفور ثنا نمی گوید که در کجا پناهنده شده بود و کی با وی مصاحبه نموده است؟ قرار تجربه در کشور هائی که پناهنده وارد می شود از آنها توسط پولیس مخفی باجوئی صورت می گیرد نه مصاحبه؛ نمی دانم که چرا با «غفور ثنا» مصاحبه انجام داده می شود و آنها در چه فضای دموکراتیک؟

با اثر شناخت قبلی از «غفور ثنا» از دفاتر (انجو) در پاکستان مصاحبه کننده بدون کدام دلیل موجه اولین سؤالش را چنین مطرح کند که "مانوئیس یعنی تروریسم"؟ و «غفور ثنا» هم با «غرور» به اصطلاح از کشوری که تقاضای پناهندگی نموده است با خشم انقلابی فریاد می زند که "این عقیده و نظرامپریالیستها و مرتجعین است" و میزبان هم از فریاد و غرش صدای طوفانزای ندای حق طلبانه وی می ترسد و می لرزد و دو بار پتلون تبدیل می دارد و بعد با کمال احترام و فروتنی برای این مداری دغلباز و شادبیز پناهندگی می دهد و برایش در کمال حرمت خوشامد و مانده نباشی هم می گوید!! ههههههههههههههه

مضحکتر و خنده آور که مصاحبه کننده برای «غفورک» می گوید که چرا به این کشورامپریالیستی پناهنده شده ای؟ و وی در پاسخ می گوید که "در این کشور اکثریت قاطع آن ها کارگران و دیگر زحمتکشان هستند. !!!" ده کجا و درخت ها کجا!

یکی باشد که برای «غفورک» بگوید که تو چه میدانی که «هالند» کشور قاطع کارگران و دیگر زحمتکشان است و اگر است برای تو بیکاره جاسوس چه تفاوتی می کند که چه نوع کشوری می باشد؟! در این جا متوجه می شویم که شاید بویو کلان «غفور ثنا» با شهزاده «هالندی» مزاجت نموده بود و بدان جهت «هالند» وی را در حال که یک «مانویست» و به زعم آنها «تروریست» دو آتشه بوده قبول نموده است!!

در این جا به طور آشکارا دیده می شود که «مارموسک» دروغ می گوید، چرا که وی از طریق (انجو) های هالندی به «هالند» آورده شد. اگر وی راست می گوید اوراق مصاحبه اش را که امضاء کرده است و در آن تمامی گفت و گو هایش درج می باشد، در انگلیسی Declaration یعنی بیان و اظهارنامه می گویند به نشر بسیار تا ما بر حقانیت گفتار وی مهر تأیید بزنیم و بگوئیم که والله کمت، بیشک و مرحبا! در غیر آن هم چو گذشته این افواهات را به مثابه یک باد «مانویستی» می انگاریم.

دروغی و جعلکاری این مریض روانی را بخوانید:

"گروه ما قبلاً در جنبش انقلابی پرولتاری کشور فعالیت داشته و من در این کشور آنرا تشکیل نداده ام. هسته { هسته } ابتدائی گروه ما در سال (۱۳۵۲) ایجاد شده بود و در سال (۱۳۵۸) با چند گروه دیگر در تشکیل سازمان پیکار برای نجات افغانستان سهیم شدیم. و در سال (۱۳۷۲) زمانی اپورتونیزم در سازمان پیکار... جناح اکثریت را تشکیل داد، بعد از یک

مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی جدی انشعاب خود را اعلام کردیم وزیر نام "سازمان پیکار برای نجات افغانستان(اصولیت انقلابی پرولتری) به مبارزه ادامه دادیم. "!!!!!!

در ۱۳۵۲ خورشیدی کودتای سفید داوود خان با خلع سلطنت و اعلام جمهوریت عرض اندام نمود و «غف» نگفته است که «گروه» شان در کدام ماه در سال (۱۳۵۲) خورشیدی تأسیس گشت و اسمش چه بود و کادر های رهبری اش که ها بودند؟

از این تاریخ سازی می گذریم و اصل را بر آن قرار می دهیم، که داکتر «غف» اینبار به جای غف زده است و دروغ نگفته است. به محض پذیرش چنین اصلی سؤال دیگری به وجود می آید:

آغاز دهه ۵۰ اوج پروسه پراکندگی و زوالی «سازمان جوانان مترقی» است، یعنی آحاد جریان شعله روی دلایل خاص خودشان چه از پیکر شلعه و چه هم از روابط تشکیلاتی «سجم» برش نمودند و هر یک متناسب با سطح و فهم و درک شان دلایل آن برش را به جنبش عرضه داشتند، سؤالی که متوجه خیر فیلسوف می گردد، این است که آیا می تواند دلایل تشکیل هسته که در واقع فاصله گیری از «سجم» است، توضیح دارد. فراموش نکنند وقتی اینک با شاش زنده یاری وضوی تعبد تازه می کند، در آن زمان تنها ماندن نامبرده را چه می داند؟ انقلاب؟؟ خیانت؟ و یا از اساس دروغی که خطرش از راست گوئی بیشتر است؟

و اما به ارتباط تشکیل نهادی به نام «سازمان پیکار» به اعتراف بنیانگذار و رهبر آن یعنی «داکتر احمد علی» قیام غرور آفرین چندول و بالاحصار الهامی شد که سنگ بنائی «سازمان پیکار» گذاشته شود و متأسفانه این سازمان کوچک در عرصه ملی به شهرت نرسید و در یک ضربت دشمن از هم فرو پاشید و تسلیم روس ها شد. بعد از ضربت و فروپاشی «سازمان پیکار»، «غفور ثنا»، و دیگر رفقای شوت شده و نفوذی «حزب دمکراتیک خلق» ش در «سازمان پیکار» به حزب اصلی شان پیوستند و «غفور ثنا» تا زمان رفتن به پاکستان در (خاد) ایفائی وظیفه نمود و در بین مستنطقین و جلادان خاد به حیث رفیق «مانویست شناس» معروف گشته بود.

از آن گذشته این چند گروه دیگر که در تشکیل «سازمان پیکار برای نجات افغانستان» سهم بودند کدام گروه ها و شخصیت ها بودند و فعلاً در کجا هستند؟ آیا همان هائی بودند که داکتر «احمد علی» از آنها نامبرده و یا خیر؟ سال (۱۳۷۲) خورشیدی مطابق به ۱۹۹۳ عیسوی زمان به هم ریختن قوای روس و پراکنده شدن آنها در سطح افغانستان، منطقه و جهان بود، «غفور ثنا» در این دوره از اپورتونیزم در «سازمان پیکار» صحبت نموده است؟ سؤال ما این است که مگر اصولاً «سازمان پیکار» بعد از آن تسلیمی آشکارش در زندان وجود داشته و یا خیر؟ اگر وجود داشته، آیا آن عملکردش مطابق با آن تعهد تسلیمی بوده و یا با آن تعهد گسستی نموده بودند؟ اگر پای گسستی در میان بوده، در همان زمان طی کدام اعلامیه رسمی به خصوص طریق مجاری رسمی آن گسست را با دیگران در میان گذاشته اند؟

از این معلوم می شود که واقعاً «غفور ثنا» لولو و بی عقل است و روانپریشی وی را به الزایمر مبتلاء ساخته است و نمی داند که چه می گوید و چه می کند و یا از بس که ریاکار است و دروغ گفته و دروغ بافته؛ حساب از نزدش «گد وود» گشته است و هر چه می کند که دروغ بگوید تا راست جلوه اش دهد و اما از بخت بد طشت رسوائی اش چپه می شود.

کادر ها و رهبران جنبش ملی و انقلابی بخوبی می دانند که گروه و سازمانی به نام "سازمان پیکار برای نجات افغانستان(اصولیت انقلابی پرولتری)" اصلاً در صحنه سیاسی کشور عرض اندام نکرده و موجودیش را اعلام نکرده بود. این دروغ شاخداری که توسط «غفور ثنا» بافته شده است؛ وی می خواهد با این حماقت و لولوگری جعل تاریخ

کند و برایش دوسیه انقلابی به وجود بیآورد و در حالی که نمی داند اعمال و کردارش شدیداً تحت نظر انقلابیون می باشد و هر دروغش به رخ کشیده می شود .

«داکتر غفور ثنا» با نام مستعار «پولاد» مقیم «هالند» مسؤول بیت الخلای «پیام آزادی» در شرایط مهاجرت در خدمت انجوهای امپریالیستی و استخبارات پاکستان قرار گرفت و تا که توانست راپور شعله‌ئی‌ها و اعضای جنبش انقلابی را به «آی اس آی» داد و شخص وی مستقیم در قتل رفیق «سهراب سلطان» دست دارد. حالا بعد از دهها سؤال و پرسش ما واکنش نشان داد و طوری می نمایاند که در شهادت «سلطان» دست نداشته و گویا با این جعل تاریخ، کتمان و زبان بازی، برهان تراشی و سفسطه بازی خودش را برانت می دهد؛ زهی بی شرفی و تحریف حقایق!

دری وری و پرت و پلا گفتن غفور ثنا را ببینید:

"ماحرمت خون رفیق سهراب(سلطان) رانا امروز با تمام توان پاسداری کرده ایم. همینکه مبارزه {مبارزه} انقلابی طبقاتی و ملی رادرجت سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور و قطع سلطه امپریالیسم بگونه {بگونه} دوامدار به پیش برده ایم!"

این فرد بی ناموس و دیده در نمی داند که خود را در آئینه چه می بیند و چرا این قدر لاف زن و خودستا است و با این گونه مباحثات، بالیدن و سخن اغراق آمیز گفتن چه چیزی را ثابت می سازد جز حماقت و بی شرافتی خودش را! این جاسوس کثیف بدون شک رفیق «سهراب سلطان» را به شهادت رسانیده است و دستان کثیفش به خون آن فرزند انقلابی خلق افغانستان رنگین می باشد؛ پس چگونه از خون کسی که توسط شخص خودش و با داران امپریالیستی و پاکستانی اش جانباخته است، پاسداری می کند؟

در مدت سه دهه اخیر از خون «سهراب» و دیگر جانباختگان چه قسم پاسداری کرده اید تشریح و ثبوت کنید ای دله و دیو نیرنگباز و نجستر از هر گونه نجاست؟!

این فرد پست به نام «غفور ثنا»، روباه محیل نمی گوید که در کجا و کدام کشور مبارزه انقلابی طبقاتی و ملی رادرجت سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور و قطع سلطه امپریالیسم به گونه دوامدار به پیش برده است؟! زمانی که سخن از مبارزه طبقاتی و سرنگونی به عمل می آید بدون شک جبهه جنگ و جنگ انقلابی در لوح خاطر ها مجسم می گردد. پس شما برای سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور و قطع سلطه امپریالیسم در کجا «جنگ خلق» را به راه انداخته اید؟ زیرا بدون جنگ مسلحانه و مبارزه پیگیر و خستگی ناپذیر به حاکمیت طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیسم هرگز خاتمه داده نمی شود و تاریخ جنگ های انقلابی ثابت ساخته است که بدون ایثار و قربانی نمی توان پایه های ظلم و ستم را ویران کرد. پس این جنگ و مبارزه ای را که شما داد از آن می زنید در کدام سیاره جریان دارد که حتا دستگاه تبلیغاتی و شیطانی BBC از آن بی خبر است!

رهروان شعله جاوید و منسوبین جنبش انقلابی!

پارس کردن های خشکه و دروغین این سگ پیر را بنگرید؛ دکلماسیون و رجز خوانی بیش نبوده و سراسر دروغ محض است. این موجود نجس در «هالند» نشسته و داد از سرنگونی قهری طبقات حاکم و امپریالیسم می زند و در حالی که همین حالا در خدمت امپریالیسم بوده و حقوق خور امپریالیسم می باشد و مطمئنم که از صدای تفنگ نه تنها بادش می رود بلکه به خود می شاشد. چون لاف زدن، اغراق نمودن و گزافه گوئی سرحد ندارد و بنا بر گفته ایرانیان، «غف» واقعاً به سیم آخرش زده است. باید به این مسخره و پست مدال طلانی لافزنی را داد.

دوسیه سازی یک جاسوس کهنه پیخ را ببینید:

"رفیق سهراب(سلطان) در منزل اعضای "سازمان رهائی" زندگی می کرد که ما "خبر لادریک شدن" اورا شنیدیم. فقط برای سازمان پیکار برای نجات افغانستان همین قدر اطلاع دادند که موصوف از خانه برآمده و دیگر بازنگشته

است. وقراری که ما مسیررفت و آمد اورا تعقیب وجست و جوکردیم و ازاهالی مناطق مزبورازوقوع چنین واقعه ای درهمان روزها جويا شدیم ،هیچ اثروعلامت وحکایتی ازچگونگی مفقودشدن اودران مسیریبه دست نیاوردیم؛ ولی درهمان زمان دراین زمینه شیوه ای{شیوه} برخورداراعضای "سازمان رهائی" درباره ای{بباره} این واقعه {واقعه}درنناک حدس وگمانها وشک وتردیدهای {هائی} را نزد "سازمان پیکاربرای نجات افغانستان" بوجود{بوجود} آورد که تا کنون به قوت خود باقی است. و"سازمان رهائی" و"سازمان انقلابی"دراین زمینه مسئولیت{مسئولیت} دارند که پاسخ بدهند."؟؟؟!!!

داکتر «غف» که خیره سرانه تصمیم گرفته تا به مانند زمانی که به صورت مستقیم با خاد و با خارنوالی مزدوران روس همکاری می نمود، علیه جنبش چپ صورت دعوا بسازد، در اینجا هم جهت تطهیر جنایات آی اس آی و اخوانی ها، شروع می کند تا تمام کاسه کوزه ها را بر سر "سازمان رهائی" بشکند و همان طوری دستگیر پنجشیری، لطیف پدram و سایر وطنفروشان وابسته به روس نوشته اند، تلفات جنبش چپ را مولود تصفیه های درونی خود آنها قلمداد نماید.

این سگ کثیف مگر یک نکته را فراموش کرده است و آن این که:

در صورتی که زنده یاد «سلطان» با شما کدام مشکلی نداشت چه نیازی وجود داشت تا در منزل افراد سازمان رهائی زندگانی نماید، شاید شما به پیوند های خونی پناه برده و آن را دلیل بتراشید. مگر واقعیت قضیه این است که اگر نزد آن رفیق به خون خفته ، پیوند های خونی بالاتر از تعلقات فکری اش می بود، از اساس با شما نوکران روس یکجا نمی شد و بر روی تمام روابط خانوادگی اش پای نمی گذاشت. نفس همین عمل نشان می دهد که وی بدان علت در آنجا زندگانی نمی نموده است، بلکه علت آن تکمیل شناخت وی از شما جواسیس بود که خود را در کنار شما مصون احساس ننموده و دیگر نمی خواست با شما در زیر یک سقف زندگانی نماید. بر همین مبنا او در عین حالی که با شما زندگانی نمی نمود مگر با تأسف ارتباطش را به شما قطع نکرده و هنوز هم امیدوار بود تا تنی چند را از زیر نفوذ شما جواسیس بیرون نماید. و چون در محل زیست خود از آزادی کامل رفت و آمد برخوردار بود، شما قادر شدید نامبرده را در یکی از ملاقاتها جهت مخفی ماندن اسرار تان به خون بکشید.

اتهام تان بر سازمان رهائی و رفقای سازمان انقلابی، به علاوه آن که همان قضیه بگیر که نگیرمت را تداعی می نماید، تلاشی است مذبحانه جهت پوشاندن چهره کثیف خودتان و دستان خون آلود آی اس آی.

چسناله های غفورک را که ناشی از فرود آوردن گرز گران بر سرش توسط ما می باشد بخوانید:

"ولی زمانی رویزیونیستها شرافت انسانی شان را هم از دست بدهند و وجدان شان بمیرد، به عناصری مانند باند اوباش(موسوی، کبیرتوخی ومیرویس محمودی) مبدل میشوند.کمونیستها انسانهای ویژه ای هستندکه به لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی دارای خصلت،فرهنگ وخصوصیات اخلاقی متفاوتی باطبقات فنودال وبورژوا وخرده بورژوا هستند. زیرالینها سعی می کنند تا ازتمام پیوندها، خصایل ، فرهنگ و عادات طبقاتی سابق شان گسست ریشه ای نمایند."؟!!

سال هاست که «داکتر غفور ثنا» شرافت انسانی و جوهر و گهر اخلاقی اش را از دست داده است. شرافت انسانی اش را زمانی از دست می دهد که نخست در هرات با استخبارات حکومتی همکاری اش را می آغازد و در ثانی خود و خانواده اش مصروف قاچاق هروئین و انسان می شوند و سوم جوهر و گهر اخلاقی اش را در هرات ریختانده و در دامن «کریم زرغون خلقی» بچه باز، بزرگ می شود؛مگر غیر از این است؟

(موسوی، کبیرتوخی ومیرویس محمودی) ملبس به اندیشه های دورانساز طبقه کارگراند و توانسته اند در قلب های توده های مردم افغانستان جاباز کنند.

(موسوی، کبیرتوخی ومیرویس محمودی) از لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی دارای خصلت، فرهنگ و خصوصیات اخلاقی و انقلابی اند که در این عصر و زمانه در وجود هر کس جست و جو نمی گردد.

(موسوی، کبیرتوخی ومیرویس محمودی) علیه سوسیال امپریالیسم و چاکران بومی اش قاطعانه مبارزه کردند و امروز نیز با رد امپریالیسم و دولت دستنشانده اش در جانب مردم خویش قرار گرفته اند و سر بر آستان سرمایه و خادمان محافظان منافع سرمایه خم نکرده اند.

(موسوی، کبیرتوخی ومیرویس محمودی) هم چو تسلیم طلبک های بی عار که وجدان، شرف و گهر مردی شان را در طبق اخلاص گذاشتند و تسلیم روسها و نوکرانش نمودند؛ نیستند بل انقلابیون و پیروان اندیشه دورانساز «م ل ا» اند.

(موسوی، کبیرتوخی ومیرویس محمودی) هم چو تسلیم طلبک های محلیگرا و «اندیوالان» خاکفروش و ناموسفروش نیستند که امروز در نقش پرچمی های امپریالیسم مشغول خدمت برای اشغالگران می باشند!

(موسوی، کبیرتوخی ومیرویس محمودی) تسلیم طلبان ملی و جاسوسان دو سره از قماش غفور ثنا- صادق ظفر و حسین جاسوس را نهایت سراسیمه ساخته اند. به همین دلیل دشمنان به انواع دسیسه و تخطئه و به هر پستی و رذالت دست می زنند و ترور شخصیت می نمایند.

(موسوی، کبیرتوخی ومیرویس محمودی) فرزندان اصیل خلق قهرمان افغان اند و برای مردم و میهن شان مبارزه خستگی ناپذیر می کنند و تا آخرین رمق حیات در خدمت مردم شان خواهند بود.

«داکتر غفور ثنا» مشهور به «پولاد» مسؤل بیت الخالی «پیام آزادی»، صادق ظفر و حسین جاسوس خیلی کوشش کردند که مسیر مبارزه ام را انحراف داده و تنها به خود و رفقای جاسوس شان معطوف دارند و اما موفق نشدند، زیرا من در چند جبهه کار می کنم و جبهه اولی اش برای مبارزه دمکراتیک و در خدمت مردم افغانستان است که توسط خلق افغانستان به آغوش باز پذیرفته شده و مورد استقبال و نوازش قرار گرفته ام. جبهه دیگرش جبهه مبارزه با دشمنان رنگا رنگ افغان و افغانستان می باشد، بناءً در همین اواخر افراد مربوط به «حزب دمکراتیک خلق» «غفور ثنا»، صادق ظفر و حسین جاسوس را که در زیر نام های «آوای زنان افغانستان»، «Crime in Afghanistan» جرایم در افغانستان» فعالیت داشتند در پیشگاه خلق اسپرم افشاء و رسوا ساختم. پرچمی آدمکش و وطنفروش رئیس خاد پنجشیر «نور محمد سنگر» را که در جرمنی زندگی می کند و در زیر لفاظه فعالیت های ادبی و شعر و شاعری خودش را پنهان کرده بود در یک جر و بحث چند روزه شکست داده و مجبور به فرارش ساختم و چهره اش را افشاء و رسوا ساختم. قرار معلوم یک عده دیگری از افغان ها دوسیه اش را به محکمه بین المللی جنایتکاران جنگی ارجاع نموده اند. (شری بخیزد که خیر ما باشد)!

نهایت مسرورم که درین مدت یکسال و اندی مردم شما حرامزادگان و زنازادگان و روسپیان سیاسی و مفعولان اجتماعی را به خوبی شناختند و دانستند که سر های شما در آخور های ارتجاع و امپریالیسم گیر کرده است. امروز هر قدر تقلاء و تلاش نمایند تا ثابت بسازید که شعله نی بودید و یا انقلابی؛ مردم در روشنی آفتاب شما جاسوسان و سگان تربیه شده ای «ک ج ب» و حالا پیره سگان امپریالیسم را به خوبی شناخته و می شناسند. در فردای این کشور هیچ نقشی ندارید و در جامعه ای به اسم افغانستان قهرمان، این آموت عقابان و بیسه شیران و زادگاه مردان هرگز جا ندارید. در فردای پیروزی به میز های محاکمه به خاطر خیانت ها و جنایات تان کشانیده خواهید شد.

حالا مردم فهمیده اند و بدان درجه آگاهی و تکامل رسیده اند تا بدانند که «مانویست» های دروغین و شعله نی های دروغین که ها اند و می دانند که کدام نسل روسپیان و بی شرفان؛ «شعله جاوید» و افتخارات جاودانه اش را به گروگان گرفته بودند.

حالا مردم متیقن گشته اند که «حزب کمونیست مائویست افغانستان» ساخته و پرداخته استخبارات پاکستان می باشد و والدین رهبری این «حزب» در ضبط احوالات رژیم های ظاهر/داوود جاسوسی می کرد.
ادامه دارد.....